

# The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

## The Legal Principles Governing Upstream Service Contracts in Iran's Oil and Gas Industry

Parisa Abolfazli<sup>1</sup>, Atefeh Ajori Ayask<sup>\*2</sup>, Ali Chahkandi<sup>3</sup>

1. PhD Student, Department of Private Law, Birjand Branch, Islamic Azad University, Birjand, Iran

2. Assistant Professor, Department of Law, Faculty of Literature and Humanities, University of Birjand, Birjand, Iran

3. Assistant Professor, Department of Private Law, Birjand Branch, Islamic Azad University, Birjand, Iran

\* Corresponding Author's Email: [ajori@birjand.ac.ir](mailto:ajori@birjand.ac.ir)

### ABSTRACT

Upstream service contracts in Iran's oil and gas industry have been designed as instruments to attract investment and technology without compromising the state's sovereignty and ownership over natural resources. This article aims to analyze the legal principles governing such contracts by examining key dimensions including state ownership preservation, cost recovery mechanisms, reservoir conservation, project-specific return rates, procurement transparency, domestic capacity utilization, and environmental obligations. The findings indicate that the success and legitimacy of these contracts depend on structural designs that align with national interests, constitutional provisions, macro policies, and principles of international law. Accordingly, reforming the current contractual frameworks with a focus on transparency, contractual justice, environmental responsibility, and domestic participation is a vital necessity for sustainable development in Iran's oil sector.

**Keywords:** *Service contract, oil and gas industry, state sovereignty, return on investment, reservoir conservation, procurement, domestic capacity, environment.*

How to cite: Abolfazli, P., Ajori Ayask, A., & Chahkandi, A. (2024). The Legal Principles Governing Upstream Service Contracts in Iran's Oil and Gas Industry. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 2(3), 72-92.



تاریخ ارسال: ۳ مهر ۱۴۰۳  
 تاریخ بازنگری: ۲۶ آبان ۱۴۰۳  
 تاریخ پذیرش: ۲۸ آبان ۱۴۰۳  
 تاریخ چاپ: ۱ آذر ۱۴۰۳

## دانشنامه فقه و حقوق تطبیقه

# اصول قانونی حاکم بر قراردادهای خدماتی بالادستی صنعت نفت و گاز ایران

پریسا ابوالفضلی<sup>۱</sup>، عاطفه آجری آیسک<sup>۲</sup>، علی چهکندی نژاد<sup>۳</sup>

۱. دانشجوی دکتری، گروه حقوق خصوصی، واحد بیرجند، دانشگاه آزاد اسلامی، بیرجند، ایران
  ۲. استادیار گروه حقوق، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بیرجند، بیرجند، ایران
  ۳. استادیار، گروه حقوق خصوصی، واحد بیرجند، دانشگاه آزاد اسلامی، بیرجند، ایران
- \* پست الکترونیک نویسنده مسئول: [ajori@birjand.ac.ir](mailto:ajori@birjand.ac.ir)

### چکیده

قراردادهای خدماتی بالادستی در صنعت نفت و گاز ایران، به‌عنوان ابزاری برای جذب سرمایه و فناوری بدون نقض حاکمیت و مالکیت دولت بر منابع زیرزمینی طراحی شده‌اند. این مقاله با هدف تحلیل اصول قانونی حاکم بر این قراردادها، به بررسی محورهای نظیر حفظ مالکیت دولت، نحوه بازپرداخت هزینه‌ها از محل تولید، برداشت صیانتی، تعیین نرخ بازده، الزامات مناقصه، استفاده حداکثری از توان داخلی و رعایت ملاحظات زیست‌محیطی پرداخته است. یافته‌ها نشان می‌دهند که موفقیت و مشروعیت این قراردادها وابسته به طراحی ساختارهایی است که ضمن تضمین منافع ملی، با اصول قانون اساسی، سیاست‌های کلی نظام و موازین حقوق بین‌الملل هم‌راستا باشند. بر این اساس، اصلاح چارچوب‌های قراردادی موجود با تمرکز بر شفافیت، عدالت قراردادی، مسئولیت زیست‌محیطی و مشارکت داخلی، ضرورتی انکارناپذیر در مسیر توسعه پایدار صنعت نفت ایران است.

**کلیدواژگان:** قرارداد خدماتی، صنعت نفت و گاز، حاکمیت دولت، بازده سرمایه، برداشت صیانتی، مناقصه، توان داخلی، محیط زیست.

نحوه استناددهی: ابوالفضلی، پریسا، آجری آیسک، عاطفه، و چهکندی نژاد، علی. (۱۴۰۳). اصول قانونی حاکم بر قراردادهای خدماتی بالادستی صنعت نفت و گاز ایران. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۲(۳)، ۷۲-۹۲.



مالکیت دولت بر منابع، جذب سرمایه و تکنولوژی خارجی طراحی گردیده است (Motazeri & Ebrahimi, 2014). در عین حال، ضرورت انطباق این نوع قراردادها با اصول حقوقی و حاکمیتی کشور از چالش‌های مهم در طراحی و اجرای آنها محسوب می‌شود. یکی از مباحث اساسی در این زمینه، رعایت اصل حاکمیت ملی بر منابع طبیعی است که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به صراحت بر آن تأکید شده است. مطابق اصل ۴۵ قانون اساسی، انفال و ثروت‌های عمومی نظیر نفت و گاز متعلق به حکومت اسلامی است و نمی‌توان مالکیت آن را به غیر منتقل کرد (Hojjati, 2011). این اصل الزام می‌آورد که هر نوع قرارداد نفتی باید به گونه‌ای تنظیم شود که منجر به واگذاری مالکیت منابع یا ایجاد حقوق بهره‌برداری برای طرف خارجی نشود. از این منظر، مدل قراردادهای خدماتی با حفظ ماهیت پیمانکاری، نسبت به سایر الگوهای قراردادی از قابلیت تطابق بیشتری با اصول قانونی برخوردار است (Drakhshan, 2014). همچنین، بند ۱۲ اصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، دولت را مکلف می‌سازد تا نظام اقتصادی عادلانه‌ای را بر اساس ضوابط اسلامی ایجاد نماید که در آن فقر، محرومیت و بی‌عدالتی اقتصادی ریشه‌کن گردد. در همین راستا، سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران در حوزه انرژی، بر حفظ و بهره‌برداری بهینه از منابع نفت و گاز، رعایت صیانت مخازن، و ارتقاء فناوری‌های تولید تأکید دارند. برای مثال، در قانون برنامه چهارم توسعه، به شرکت ملی نفت ایران اختیار داده شده است که نرخ بازگشت سرمایه برای پیمانکاران را متناسب با شرایط هر طرح و با رعایت ملاحظات حاکمیتی تعیین نماید (Eskueinejad, 2005). بدین ترتیب، قراردادهای خدماتی باید همزمان پاسخگوی الزامات اقتصادی، فنی و حقوقی باشند و از اصول بنیادین نظام حقوقی ایران تخطی نکنند.

صنعت نفت و گاز همواره به‌عنوان ستون فقرات اقتصاد ایران شناخته شده است. این جایگاه نه تنها به دلیل سهم قابل توجه آن در تولید ناخالص داخلی و درآمدهای ارزی کشور، بلکه به واسطه نقشی استراتژیک در سیاست‌گذاری‌های اقتصادی، امنیت ملی و روابط بین‌المللی ایران تثبیت شده است. گستردگی منابع هیدروکربوری، ایران را به یکی از کشورهای برجسته در حوزه انرژی تبدیل کرده و تداوم بهره‌برداری از این منابع مستلزم طراحی و اجرای مدل‌های قراردادی کارآمد، شفاف و متناسب با الزامات حاکمیتی کشور است. در شرایطی که تحولات بازار جهانی انرژی، تحریم‌های بین‌المللی و پیچیدگی‌های فنی بهره‌برداری از منابع نفت و گاز در حال افزایش است، توجه به اصول قانونی و حاکمیتی در طراحی قراردادها اهمیتی دوچندان یافته است. لذا طراحی قراردادهایی که بتواند ضمن حفظ حاکمیت ملی بر منابع زیرزمینی، جذابیت لازم برای سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی را فراهم آورد، از ضروریات سیاست‌گذاری‌های کلان اقتصادی کشور به شمار می‌رود.

در این میان، قراردادهای خدماتی در بخش بالادستی صنعت نفت و گاز به‌عنوان یکی از ابزارهای اصلی تنظیم روابط اقتصادی میان دولت و سرمایه‌گذاران بخش خصوصی، نقش محوری ایفا می‌کنند. این قراردادها، برخلاف قراردادهای مشارکت در تولید یا امتیازی، به گونه‌ای تنظیم می‌شوند که مالکیت منابع هیدروکربوری نزد دولت باقی بماند و سرمایه‌گذار صرفاً در قالب ارائه خدمات فنی، مهندسی و مالی به ایفای نقش پردازد (Iranpour, 2007). ویژگی مهم قراردادهای خدماتی آن است که شرکت پیمانکار، بدون دستیابی به حقوق مالکانه نسبت به نفت و گاز تولیدی، در قبال سرمایه‌گذاری خود صرفاً از محل فروش محصول یا عواید میدان بهره‌مند می‌شود (Shiravi, 2014). این رویکرد در ایران به‌ویژه از طریق مدل بیع متقابل پیاده‌سازی شده و با هدف حفظ

اسناد قانونی و تجارب اجرایی صنعت نفت ایران بازتاب یافته‌اند (Ebrahimi & Shirijian, 2013; Montazer & Ebrahimi, 2013). از این رو، سؤال اصلی مقاله این است که چگونه می‌توان اصول بنیادین حقوقی و اقتصادی را به گونه‌ای در قالب قراردادهای خدماتی نهادینه ساخت که هم با قانون اساسی و سیاست‌های کلان کشور سازگار باشد و هم زمینه جذب سرمایه و فناوری را در چارچوبی ایمن و منصفانه فراهم سازد. بررسی این موضوع از منظر حقوقی، می‌تواند راهگشای بازنگری در الگوهای قراردادی جاری و بهبود سازوکارهای تعامل میان دولت و پیمانکاران داخلی و خارجی باشد.

در راستای پاسخ به این سؤال، ابتدا مفهوم و ساختار قراردادهای خدماتی بالادستی تبیین شده و سپس اصول کلیدی حاکم بر این قراردادها بر اساس موازین قانونی و مقررات جاری تحلیل می‌شود. در این مسیر، سعی خواهد شد علاوه بر تحلیل متون قانونی، تجربیات اجرایی و مطالعات تطبیقی نیز مدنظر قرار گیرد تا تصویری جامع از الزامات حقوقی این نوع قراردادها ارائه گردد. به علاوه، تلاش می‌شود تا پیوند میان سیاست‌های حقوقی، اقتصادی و زیست‌محیطی در چارچوب قراردادهای خدماتی به خوبی ترسیم گردد و نقاط قوت و ضعف مدل‌های اجرایی موجود به شکل انتقادی و علمی بررسی شود (Ebrahimi et al., 2012; Hosseini, 2008).

در نهایت، هدف این مقاله ارائه تحلیلی ساختاری و کاربردی از اصول قانونی است که باید در طراحی، تصویب و اجرای قراردادهای خدماتی در صنعت نفت و گاز ایران مدنظر قرار گیرد تا ضمن تحقق اهداف کلان توسعه‌ای، منافع ملی، عدالت اجتماعی و پایداری اقتصادی نیز تضمین شود.

#### مبانی نظری و حقوقی قراردادهای خدماتی بالادستی

قراردادهای خدماتی در بخش بالادستی صنعت نفت و گاز، گونه‌ای از ترتیبات قراردادی هستند که در آن دولت یا شرکت ملی

از سوی دیگر، سیاست‌های کلان اقتصادی کشور، به‌ویژه در حوزه مقاومت‌سازی اقتصاد، بر ضرورت کاهش وابستگی به منابع نفتی، بهینه‌سازی قراردادهای بالادستی و افزایش نقش توان داخلی در پروژه‌های نفتی تأکید دارند. قانون حداکثر استفاده از توان تولیدی و خدماتی کشور که در سال ۱۳۹۱ به تصویب رسیده، دولت را مکلف کرده است تا در اجرای پروژه‌های اقتصادی، از توان شرکت‌های داخلی حداکثر بهره‌برداری را به عمل آورد (Shokouhi, 2013). بنابراین، قراردادهای خدماتی نه تنها باید با اصول حاکمیتی و قانون اساسی هم‌راستا باشند، بلکه باید شرایطی را فراهم کنند که شرکت‌های داخلی نیز بتوانند نقش مؤثری در اجرای پروژه‌ها ایفا کنند.

در پرتو این الزامات قانونی و اصول حقوقی، ضرورت طراحی دقیق، شفاف و متوازن قراردادهای خدماتی بیش از پیش آشکار می‌شود. به‌ویژه آنکه برخی انتقادات وارد بر مدل بیع متقابل - نظیر نادیده گرفتن ملاحظات محیط‌زیستی یا عدم تضمین کافی برای برداشت صیانتی - نشان داده‌اند که صرف تطابق حقوقی کفایت نمی‌کند و باید شاخص‌های توسعه پایدار، عدالت بین نسلی، شفافیت مالی و مدیریت بهینه منابع نیز در نظر گرفته شوند (Sadighi Banis & Monjini, 2011; Saeedi, 2022). در غیر این صورت، قراردادها ممکن است در اجرا با چالش‌های حقوقی، اقتصادی یا اجتماعی مواجه شوند که تحقق اهداف کلان ملی را مختل سازد.

در این مقاله تلاش می‌شود تا با تحلیل ساختاری و محتوایی اصول قانونی حاکم بر قراردادهای خدماتی در بخش بالادستی صنعت نفت و گاز ایران، چارچوبی روشن برای ارزیابی این قراردادها ارائه شود. تمرکز این پژوهش بر اصولی نظیر حفظ حاکمیت دولت بر منابع، عدم واگذاری مالکیت، ریسک‌پذیری پیمانکار، بازپرداخت هزینه‌ها از محل میدان، رعایت الزامات زیست‌محیطی، صیانت از مخازن و استفاده حداکثری از توان داخلی است که در

اشاره کرد که در آن مالکیت منابع نزد دولت باقی می ماند اما شرکت پیمانکار، پس از موفقیت در عملیات اکتشافی، در سود تولید سهمی می گردد (Ghandi & Lin, 2014). این مدل از دیدگاه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که انتقال مالکیت یا منافع ناشی از منابع نفتی به غیر را مجاز نمی داند، قابل اعمال نیست و به همین دلیل تاکنون در ایران استفاده نشده است.

از منظر حقوق عمومی، قراردادهای نفتی با ماهیت فراملی و در برگرفتن منافع ملی، تابع اصول و قواعد خاصی هستند که آن ها را از قراردادهای صرفاً خصوصی متمایز می سازد. در نظام جمهوری اسلامی ایران، اصل حاکمیت دولت بر منابع طبیعی به صراحت در اصول ۴۴ و ۴۵ قانون اساسی تصریح شده است که بر مبنای آن، تمامی معادن، منابع نفت و گاز و دیگر ثروت های طبیعی متعلق به عموم مردم است و دولت صرفاً در مقام نماینده و امین، اختیار بهره برداری از آن ها را دارد (Hojjati, 2011). این اصل، دولت را مکلف می سازد که در تنظیم قراردادهای نفتی، به گونه ای عمل کند که نه تنها مالکیت منابع نزد ملت محفوظ بماند بلکه از هرگونه انتقال ضمنی یا تلویحی مالکیت یا حق حاکمیت بر ذخایر نفت و گاز به طرف های خارجی جلوگیری گردد (Drakhsan, 2014). از این رو، در قراردادهای خدماتی، به ویژه بیع متقابل، شرط مهم این است که طرف خارجی تنها به عنوان پیمانکار اجرایی فعالیت کند و در هیچ مرحله ای از پروژه، واجد حق مالکیت یا مدیریت بر میدان نفتی نباشد (Ebrahimi & Tajik, 2013).

اصل حاکمیت دولت در قراردادهای نفتی، تنها به بعد داخلی محدود نمی شود بلکه در حقوق بین الملل نیز مورد شناسایی قرار گرفته است. مجمع عمومی سازمان ملل متحد در قطعنامه شماره ۳۲۸۱ مورخ دسامبر ۱۹۷۴ موسوم به «منشور حقوق و تکالیف اقتصادی دولت ها» به صراحت اعلام کرده است که هر کشوری حق حاکمیت دائمی و انحصاری بر منابع طبیعی خود را دارد و

نفت به عنوان کارفرما، با یک شرکت پیمانکار یا مجموعه ای از پیمانکاران توافق می نماید تا خدماتی نظیر اکتشاف، توسعه و بهره برداری از میادین نفت و گاز را ارائه کنند، بدون آنکه مالکیت منابع یا نفت و گاز تولیدی به پیمانکار انتقال یابد. تفاوت بنیادین این نوع قرارداد با سایر الگوهای قراردادی در صنعت نفت، به ویژه قراردادهای امتیازی و مشارکت در تولید، در این است که شرکت پیمانکار در قرارداد خدماتی صرفاً نقش مجری عملیات را بر عهده دارد و هزینه های خود را در قالب حق الزحمه یا از محل فروش محدود محصول، طبق توافقات مشخص، بازمی ستاند (Iranpour, 2007). این در حالی است که در قراردادهای مشارکت در تولید، شرکت خارجی در سود حاصل از استخراج شریک می گردد و در برخی قراردادهای امتیازی حتی حق مالکیت بر بخشی از منابع یا محصول برای طرف خارجی لحاظ می شود (Motazeri & Ebrahimi, 2014). در واقع، فلسفه طراحی قراردادهای خدماتی، تحقق همکاری با بخش خصوصی و بین المللی بدون عدول از اصول حاکمیتی و حقوقی نظام جمهوری اسلامی ایران بوده است.

در ایران، مدل های قراردادی متنوعی برای بهره برداری از منابع نفت و گاز به کار گرفته شده است که در رأس آن ها قراردادهای بیع متقابل قرار دارند. این قراردادها، گونه ای از قراردادهای خدماتی محسوب می شوند که در آن شرکت پیمانکار متعهد به تأمین مالی، طراحی، ساخت، توسعه و راه اندازی میدان می شود و پس از آغاز تولید تجاری، مخارج خود را به علاوه سود توافقی از محل فروش نفت میدان بازپس می گیرد (Shiravi, 2014). تفاوت کلیدی بیع متقابل با قراردادهای خدماتی کلاسیک در آن است که شرکت پیمانکار پس از پایان دوره قرارداد هیچ گونه حضور یا حق مالکانه ای بر میدان یا تولید ندارد و تمامی مدیریت میدان به شرکت ملی نفت بازمی گردد. از دیگر مدل های قراردادی که در سطح بین المللی شناخته شده اند، می توان به قراردادهای مشارکت در تولید

شود و از سوی دیگر، منافع ملی به خطر نیفتند. در این زمینه، تجربه قراردادهای بیع متقابل نشان داده است که یکی از راهکارهای مؤثر، تفکیک مرحله اکتشاف از توسعه و تولید است؛ به گونه‌ای که ریسک اکتشاف بر عهده پیمانکار باشد و در صورت کشف موفق، وارد فاز دوم قرارداد شود (Houshmand, 2012). این مدل، از منظر حقوقی نیز پذیرفتنی است، زیرا ماهیت مستقل مراحل قرارداد را حفظ کرده و امکان تخصیص دقیق مسئولیت‌ها را فراهم می‌سازد (Ebrahimi et al., 2012).

از دیگر الزامات حقوقی در قراردادهای خدماتی، رعایت اصول زیست‌محیطی و مسئولیت اجتماعی است. بر اساس قوانین داخلی و اسناد بین‌المللی، دولت‌ها موظف‌اند در بهره‌برداری از منابع طبیعی، ملاحظات زیست‌محیطی را رعایت کنند و مانع از تخریب منابع حیاتی و تهدید سلامت عمومی شوند (Saeedi, 2022). در قراردادهای خدماتی، این امر مستلزم آن است که طرف پیمانکار به تهیه گزارش‌های ارزیابی زیست‌محیطی، اجرای اقدامات پیشگیرانه و پاسخگویی به خسارات احتمالی متعهد گردد (Sadighi Banis & Monjini, 2011). فقدان چنین الزامی می‌تواند قرارداد را از حیث حقوقی باطل یا قابل فسخ نماید.

به‌طور کلی، بررسی مبانی نظری و حقوقی قراردادهای خدماتی بالادستی نشان می‌دهد که این قراردادها در چارچوبی پیچیده از اصول حقوق عمومی، حقوق خصوصی، ملاحظات بین‌المللی و الزامات اقتصادی طراحی می‌شوند. موفقیت این مدل‌ها نه تنها در گرو طراحی دقیق و شفاف حقوقی است، بلکه نیازمند تطابق کامل با اصول بنیادین حاکم بر منابع طبیعی، حاکمیت ملی، عدالت قراردادی، و مسئولیت زیست‌محیطی است. بدیهی است که هرگونه غفلت از این مبانی، نه تنها قرارداد را با چالش حقوقی مواجه می‌سازد، بلکه می‌تواند پیامدهای گسترده‌ای برای منافع ملی و امنیت اقتصادی کشور به همراه داشته باشد.

**حفظ حاکمیت و مالکیت دولت بر منابع نفت و گاز**

می‌تواند آزادانه در خصوص بهره‌برداری از آنها تصمیم‌گیری نماید، حتی اگر این تصمیم‌گیری شامل ملی‌سازی یا فسخ قراردادهای خارجی باشد (Keyes et al., 2000). این اصل در رویه دیوان بین‌المللی دادگستری و کنوانسیون‌های متعددی که حقوق اقتصادی کشورها را به رسمیت می‌شناسند نیز مورد تأکید قرار گرفته و مبنای حمایت از اقدامات دولت‌ها در حفظ منابع طبیعی بوده است. در این راستا، اصل «عدم واگذاری حاکمیت» و «مالکیت دائمی منابع» به عنوان اصول بنیادین حقوق بین‌الملل اقتصادی تثبیت شده‌اند که ایران نیز با استناد به آنها، چارچوب حقوقی قراردادهای نفتی خود را تنظیم کرده است.

در کنار اصول حاکمیتی، اصول حقوق خصوصی و قواعد کلی قراردادها نیز در طراحی قراردادهای خدماتی نقش مؤثری دارند. قراردادهای نفتی به‌رغم برخورداری از جنبه‌های حاکمیتی، یک توافق دوجانبه هستند که باید از حیث اصول حقوق قراردادها، مشروعیت و الزام‌آوری داشته باشند. رعایت اصولی نظیر اصل آزادی اراده، اصل لزوم قرارداد، اصل حسن نیت در اجرا و اصل توازن تعهدات، از جمله الزاماتی است که در تمامی نظام‌های حقوقی پذیرفته شده و در قراردادهای خدماتی نیز باید رعایت گردد (Hosseini, 2008). به علاوه، در قراردادهای نفتی که با طرف‌های خارجی منعقد می‌شود، ضرورت دارد قواعد حل و فصل اختلاف، حاکمیت قانون، زبان قرارداد، نحوه تفسیر مفاد قرارداد و صلاحیت داوری با دقت و صراحت تعیین شود تا در صورت بروز اختلاف، حقوق دولت میزبان محفوظ بماند (Ebrahimi et al., 2020).

در این میان، یکی از مهم‌ترین چالش‌های حقوقی در تنظیم قراردادهای خدماتی، مدیریت ریسک و تعیین مسئولیت‌هاست. از آنجا که عملیات اکتشاف و توسعه منابع نفتی همواره با عدم قطعیت همراه است، ضرورت دارد ریسک‌های قراردادی به گونه‌ای توزیع شوند که از یک‌سو انگیزه مشارکت برای سرمایه‌گذار حفظ

حفظ حاکمیت و مالکیت دولت بر منابع نفت و گاز، یکی از ارکان بنیادین حقوق عمومی در جمهوری اسلامی ایران به شمار می‌رود و در متن قانون اساسی و سیاست‌های کلان نظام به‌وضوح مورد تصریح قرار گرفته است. این اصل حقوقی، نه تنها بنیان مشروعیت تصمیم‌گیری‌های دولت در حوزه انرژی را شکل می‌دهد، بلکه چارچوب قانونی تمامی انواع قراردادهای نفتی، به‌ویژه قراردادهای خدماتی، را نیز تعیین می‌کند. اصول ۴۴ و ۴۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مهم‌ترین مبانی حقوقی هستند که جایگاه انکارناپذیر مالکیت عمومی و نقش دولت در اداره و نظارت بر منابع طبیعی را مشخص ساخته‌اند. طبق اصل ۴۴، بخش‌های مختلف اقتصادی اعم از دولتی، تعاونی و خصوصی باید با رعایت ضوابط و با هدف تحقق عدالت اجتماعی و استقلال اقتصادی کشور فعالیت کنند. در این میان، بخش دولتی موظف است کنترل و اداره صنایع بزرگ از جمله نفت، گاز، نیرو و معدن را در اختیار داشته باشد (Hojjati, 2011). این اصل نه تنها به دولت وظیفه واگذار کرده، بلکه به‌صراحت مالکیت این منابع را در اختیار مردم از طریق دولت قرار داده است و مانع از واگذاری آن به افراد یا شرکت‌های خارجی می‌شود.

اصل ۴۵ قانون اساسی نیز بر این مبنا تأکید دارد که انفال و ثروت‌های عمومی از جمله جنگل‌ها، کوه‌ها، دریاها، رودخانه‌ها، و به‌طور خاص منابع نفت و گاز، در اختیار حکومت اسلامی قرار دارد تا مطابق مصالح عمومی، مدیریت و بهره‌برداری از آن‌ها صورت گیرد. در واقع، این دو اصل به مثابه پشتوانه‌ای حقوقی عمل می‌کنند که دولت را مکلف می‌سازند تا در طراحی، انعقاد و اجرای قراردادهای نفتی، به‌گونه‌ای اقدام کند که نه تنها مالکیت ملت بر منابع زیرزمینی حفظ شود، بلکه هیچ‌گونه حقی از منظر مالکیت، حاکمیت یا اداره منابع به طرف خارجی اعطا نشود (Drakhsan, 2014).

این اصول داخلی در هماهنگی کامل با اسناد و بیانه‌های بین‌المللی نیز قرار دارند که بر حق حاکمیت کشورها بر منابع طبیعی‌شان تأکید دارند. یکی از مهم‌ترین این اسناد، بیانیه شماره ۳۲۸۱ مجمع عمومی سازمان ملل متحد در دسامبر ۱۹۷۴ موسوم به «منشور حقوق و تکالیف اقتصادی دولت‌ها» است. این بیانیه تصریح می‌کند که «هر کشوری حق حاکمیت دائمی، مطلق و انکارناپذیر بر منابع طبیعی خود را دارد» و هیچ دولتی یا نهادی خارجی نمی‌تواند در این حق دخالت نماید (Keyes et al., 2000). این منشور، پاسخی مستقیم به تجربه تاریخی کشورهای در حال توسعه است که در دهه‌های گذشته، اغلب به واسطه قراردادهای امتیازی و انحصاری، کنترل منابع طبیعی خود را به شرکت‌های چندملیتی واگذار کرده بودند و در نتیجه، منافع استراتژیک آن‌ها در معرض تهدید قرار گرفته بود. بر همین اساس، حاکمیت بر منابع طبیعی در حقوق بین‌الملل اقتصادی به‌عنوان یک اصل مسلم و غیرقابل چشم‌پوشی تلقی می‌شود که کشورها می‌توانند با اتکا به آن، قراردادهای پیشین را اصلاح، لغو یا ملی‌سازی نمایند.

جمهوری اسلامی ایران نیز از بدو پیروزی انقلاب، با الهام از همین اصول، نظام قراردادهای نفتی خود را بازتعریف کرده و مدل‌هایی را توسعه داده است که همسو با اصل حاکمیت ملی باشند. در این راستا، رویه شرکت ملی نفت ایران به عنوان متولی حاکمیتی صنعت نفت کشور، مبتنی بر حفظ کامل مالکیت دولت بر منابع و عدم واگذاری حتی جزئی از حقوق مالکانه به طرف‌های خارجی است. در کلیه قراردادهای خدماتی، از جمله قراردادهای بیع متقابل، شرکت ملی نفت ایران همواره تأکید داشته که شرکت‌های پیمانکار خارجی، صرفاً مجاز به ارائه خدمات در قالب وظایف مشخص و محدود هستند و هیچ حقی نسبت به نفت تولیدشده یا مخازن زیرزمینی ندارند (Ebrahimi & Shirijian, 2013).

این رویکرد در متن قراردادها نیز منعکس شده و تأکید گردیده که پس از پایان دوره قرارداد، کلیه تجهیزات، دانش فنی، و

سازمان ملل، و رویه اجرایی شرکت ملی نفت ایران، همگی مؤید این نکته هستند که حفظ مالکیت دولت بر منابع نفت و گاز، یک اصل انکارناپذیر و بنیانگذار چارچوب حقوقی قراردادهای خدماتی در ایران است. این اصل به منزله خط قرمز حقوقی و سیاسی تلقی می‌شود که هیچ‌گونه عدولی از آن پذیرفته نیست و تمامی مدل‌های قراردادی باید به‌گونه‌ای طراحی شوند که حتی در شرایط واگذاری وظایف اجرایی به شرکت‌های پیمانکار خارجی، حاکمیت و کنترل دولت بر تمامی جنبه‌های میدانی نفتی و گازی محفوظ باقی بماند. چنین نگرشی، نه تنها با اصول بین‌المللی حقوق اقتصادی تطابق دارد، بلکه ضامن تحقق منافع ملی، استقلال اقتصادی و عدالت در بهره‌برداری از منابع طبیعی نیز خواهد بود.

**ریسک‌پذیری پیمانکار و عدم تضمین بازگشت سرمایه از طرف دولت**

ریسک‌پذیری پیمانکار و عدم تضمین بازگشت سرمایه از سوی دولت، یکی از اساسی‌ترین اصول قراردادهای خدماتی در بخش بالادستی صنعت نفت و گاز ایران به شمار می‌رود. این اصل حقوقی و اقتصادی در طول برنامه‌های توسعه‌ای جمهوری اسلامی ایران، به تدریج تثبیت شده و به‌صورت مشخص در مدل قراردادی بیع متقابل نهادینه گردیده است. سابقه این رویکرد به برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور بازمی‌گردد، جایی که به موجب بند «ی» تبصره ۲۹ قانون برنامه اول توسعه (مصوب ۱۳۶۸)، دولت مجاز شد به منظور جذب سرمایه خارجی برای بازسازی میدانی آسیب‌دیده ناشی از جنگ، از قراردادهای بیع متقابل استفاده کند و بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران نیز در قالب اعطای تضمین، در فرایند بازپرداخت سرمایه مشارکت داشت (Ebrahimi & Tajik, 2013). اما این سیاست حمایتی، به مرور با اصلاحات اساسی مواجه شد، به‌طوری‌که در بند یک ماده «ل» قانون بودجه سال ۱۳۷۷ صراحتاً اعلام شد که دولت و بانک مرکزی هیچ‌گونه تعهدی در قبال بازپرداخت اصل و سود سرمایه

بهره‌برداری‌های انجام‌شده بدون قید و شرط به دولت جمهوری اسلامی ایران منتقل خواهد شد.

برای نمونه، در دستورالعمل‌های داخلی شرکت ملی نفت ایران که ساختار قراردادهای بیع متقابل را تنظیم می‌کنند، بندهای متعددی گنجانده شده است که بر مالکیت بلامنازع دولت بر منابع، کنترل کامل شرکت ملی نفت بر فرآیند تولید، و ممنوعیت هرگونه انتقال مستقیم یا غیرمستقیم مالکیت به پیمانکار تأکید می‌کنند (Montazer & Ebrahimi, 2013). افزون بر آن، شرکت ملی نفت ایران همواره تلاش کرده است با تعیین ضوابط فنی، مدیریتی و اقتصادی دقیق در قراردادها، اعمال کنترل حاکمیتی خود را تضمین کند. برای مثال، در قراردادهای نسل جدید، شرط شده است که تمام عملیات برداشت از مخازن با تأیید نهایی مدیریت صیانت از مخازن شرکت ملی نفت صورت گیرد تا از هرگونه بهره‌برداری غیراصولی که منجر به کاهش ضریب بازیافت شود، جلوگیری گردد (Ebrahimi et al., 2012).

در کنار این مسائل حقوقی، رویه عملی شرکت ملی نفت ایران نشان می‌دهد که دولت به هیچ وجه در مقام یک طرف صرفاً اقتصادی در قراردادهای خدماتی ظاهر نمی‌شود، بلکه نقش ناظر، سیاست‌گذار و نماینده حاکمیت ملی را نیز ایفا می‌کند. این نقش دوگانه، باعث می‌شود تا قراردادهای نفتی صرفاً تابع منطق تجاری نباشند، بلکه ابعادی چون امنیت انرژی، توسعه پایدار، اشتغال‌زایی، انتقال فناوری و رعایت ملاحظات زیست‌محیطی نیز در آن‌ها لحاظ گردد (Saeedi, 2022). به همین دلیل، شرکت ملی نفت ایران در سال‌های اخیر، تلاش کرده است با طراحی نسل سوم قراردادهای خدماتی، ضمن حفظ کامل حاکمیت و مالکیت دولت، شرایط جذابی برای سرمایه‌گذاران خارجی فراهم آورد که با اصول قانونی و ملی کشور تعارضی نداشته باشد.

در مجموع، اصول ۴۴ و ۴۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، بنیادهای بین‌المللی مانند منشور حقوق اقتصادی مجمع عمومی



پیمانکاران نخواهند داشت و صرفاً از محل درآمدهای همان طرح، بازپرداخت انجام خواهد شد (Ebrahimi et al., 2012).

این تحول حقوقی، گامی مهم در راستای استقلال بیشتر دولت از تعهدات مالی خارجی و انتقال ریسک به پیمانکاران محسوب می‌شود. اصل بنیادینی که در قراردادهای خدماتی ایران مورد تأکید قرار گرفته، آن است که شرکت پیمانکار باید کلیه سرمایه‌گذاری‌های لازم را از محل منابع خود یا با استفاده از تأمین مالی بین‌المللی تأمین کند و تنها در صورتی مستحق بازپرداخت خواهد بود که پروژه با موفقیت اجرا شده و به مرحله تولید رسیده باشد (Iranpour, 2007). از این منظر، ریسک‌پذیری نه تنها جنبه مالی، بلکه جنبه حقوقی نیز دارد، زیرا دولت تعهدی نسبت به تضمین بازپرداخت اصل و سود سرمایه‌گذار بر عهده نمی‌گیرد و تمامی خطرات ناشی از شکست عملیات، تأخیر در تولید یا افزایش هزینه‌ها بر عهده پیمانکار خواهد بود.

در مفهوم حقوقی قراردادهای نفتی، ریسک‌پذیری به معنای پذیرش عدم قطعیت در فرآیند اکتشاف، توسعه و بهره‌برداری از میداین نفتی است. این عدم قطعیت ممکن است ناشی از عوامل زمین‌شناختی، فنی، مالی یا حتی سیاسی باشد و مدل قراردادی باید به گونه‌ای طراحی شود که بار این خطرها به‌طور منطقی میان طرفین توزیع گردد. در قراردادهای خدماتی ایران، اصل بر آن است که پیمانکار، ریسک سرمایه‌گذاری را به‌تنهایی بر عهده گیرد و بازگشت سرمایه تنها از محل فروش نفت تولیدی همان میدان امکان‌پذیر باشد (Ghandi & Lin, 2014). این رویکرد، گرچه ممکن است جذابیت اقتصادی قرارداد را برای شرکت‌های بین‌المللی کاهش دهد، اما در راستای حفظ منافع حاکمیتی و جلوگیری از بدهی‌های ارزی دولت اتخاذ شده است.

در این چارچوب، سه مدل عمده از توزیع ریسک در قراردادهای نفتی قابل شناسایی است که هر یک در ساختار خاصی از قراردادهای خدماتی یا سرمایه‌گذاری به کار گرفته می‌شوند. مدل

نخست، ریسک‌پذیری کامل پیمانکار است که در آن شرکت پیمانکار تمامی هزینه‌های اکتشاف، توسعه و اجرا را متقبل می‌شود و در صورت شکست پروژه، هیچ‌گونه مطالباتی از سوی دولت یا شرکت ملی نفت ایران برآورده نخواهد شد. این مدل در قراردادهای خدماتی بیع متقابل ایران به کار رفته و از آن به‌عنوان مبنای ساختاری برای جذب سرمایه‌گذاری‌های بدون بار مالی برای دولت یاد شده است (Houshmand, 2012). شرکت‌های خارجی که وارد چنین قراردادهایی می‌شوند، موظفاند مطالعات اولیه، ارزیابی ریسک زمین‌شناسی، تحلیل مالی و برنامه‌ریزی فنی را با دقت بسیار بالا انجام دهند تا خطرات احتمالی را به حداقل برسانند.

مدل دوم، ریسک‌پذیری مشترک است که در آن دولت و پیمانکار توافق می‌کنند که ریسک‌های خاصی به‌صورت مشترک مدیریت شود. این نوع از قراردادها معمولاً زمانی به کار می‌رود که احتمال موفقیت اکتشاف ضعیف است یا میدان نفتی در شرایط پیچیده و پرهزینه قرار دارد. در این حالت، دولت ممکن است بخشی از هزینه‌های اولیه را متقبل شود یا در تقسیم سود و بازگشت سرمایه انعطاف بیشتری به خرج دهد. گرچه این مدل در ایران به‌صورت رسمی در قراردادهای خدماتی اعمال نشده، اما در برخی مذاکرات و پیشنهادهای اصلاحی به‌عنوان راهکاری برای افزایش جذابیت سرمایه‌گذاری مورد توجه قرار گرفته است (Ebrahimi et al., 2020).

مدل سوم، ریسک‌پذیری دولت میزبان است که در آن تمامی هزینه‌ها و مخاطرات توسط دولت یا شرکت ملی نفت تأمین می‌شود و پیمانکار صرفاً به‌عنوان مجری عملیات فعالیت می‌کند و دستمزدی مشخص دریافت می‌نماید. این مدل بیشتر در قراردادهای سستی پیمانکاری مانند EPC یا BOT به کار می‌رود و در صنعت نفت ایران تنها در پروژه‌های خاص و با بودجه داخلی مورد استفاده قرار گرفته است (Shokouhi, 2013). تفاوت

تأمین می‌کند و دولت موظف نیست تعهد مالی مستقیمی ارائه دهد یا بازپرداختی از محل بودجه عمومی انجام دهد. بازگشت سرمایه صرفاً از محل تولید میدان و با تحویل مقدار معینی از محصول یا عواید حاصل از فروش آن به پیمانکار انجام می‌شود (Ghandi & Lin, 2014). این سازوکار، با هدف کاهش بار مالی دولت، مدیریت بهتر ریسک سرمایه‌گذاری و افزایش دقت فنی و اقتصادی پیمانکار در اجرای پروژه طراحی شده است.

از نظر حقوقی، این روش بازپرداخت با اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز تطابق دارد. چراکه بر اساس اصول ۴۴ و ۴۵ قانون اساسی، منابع نفت و گاز جزء انفال محسوب می‌شوند و واگذاری مالکیت آن‌ها حتی به صورت موقت یا قراردادی به اشخاص حقیقی یا حقوقی خارجی ممنوع است (Hojjati, 2011). با این حال، زمانی که بازپرداخت هزینه‌ها از محل درصدی از نفت تولیدی میدان انجام می‌شود، نه تملک منبع، بلکه مبادله در قالب کالا یا ارزش مالی تحقق می‌یابد. این تفاوت موجب می‌شود تا ضمن حفظ مالکیت عمومی، امکان بهره‌برداری اقتصادی برای پیمانکار نیز فراهم شود.

مدل بیع متقابل نمونه‌ای شاخص از قراردادهایی است که بازپرداخت هزینه‌ها را صرفاً از محل تولید میدان تعریف کرده است. در این مدل، شرکت پیمانکار موظف است تمامی هزینه‌های اکتشاف، توسعه و اجرا را متقبل شود و تنها در صورت موفقیت در بهره‌برداری تجاری، اجازه دارد اصل سرمایه و سود توافقی را از محل محصول میدان بازپس گیرد (Shiravi, 2014). نکته قابل‌توجه در این مدل آن است که دولت هیچ‌گونه تضمینی برای بازگشت سرمایه ارائه نمی‌دهد و هیچ پرداختی نیز از بودجه عمومی یا منابع ارزی کشور صورت نمی‌گیرد (Ebrahimi & Shirijian, 2013). از این منظر، بیع متقابل با بسیاری از قراردادهای مشارکتی در کشورهای دیگر تفاوت دارد؛ زیرا در بسیاری از الگوهای مشارکت در تولید، شرکت سرمایه‌گذار حتی

اصلی این مدل با مدل خدماتی آن است که پیمانکار در قبال نتیجه پروژه مسئولیتی ندارد و دولت ریسک عدم موفقیت یا زیان مالی را بر عهده می‌گیرد.

از میان این سه مدل، مدل ریسک‌پذیری کامل پیمانکار، با ساختار اقتصادی و حقوقی ایران سازگارتر شناخته شده و در سیاست‌های رسمی دولت تثبیت گردیده است. این مدل موجب شده است تا شرکت ملی نفت ایران با حفظ کنترل کامل بر منابع و فرآیند تولید، بدون تحمیل بار مالی بر بودجه عمومی، امکان توسعه میدان را فراهم آورد. در عین حال، انتقاداتی نیز نسبت به سخت‌گیری بیش از حد این مدل وجود دارد که ممکن است مانعی برای جذب شرکت‌های معتبر بین‌المللی شود یا شرایط مذاکره را دشوار سازد (Montazer & Ebrahimi, 2013). برای رفع این چالش، برخی کارشناسان پیشنهاد کرده‌اند که با ایجاد انعطاف در نرخ بازگشت سرمایه، پذیرش بخشی از ریسک‌های تأخیر یا هزینه‌های غیرقابل پیش‌بینی، می‌توان تعادل بهتری میان منافع حاکمیتی و جذابیت اقتصادی قرارداد ایجاد کرد (Drakhshan, 2014).

در نهایت، اصل عدم تضمین بازگشت سرمایه توسط دولت، نه تنها یک سیاست اقتصادی و مالی در راستای استقلال ملی است، بلکه مبنای حقوقی مهمی برای طراحی قراردادهایی است که دولت را از هرگونه التزام مالی مستقیم مبرا می‌سازد. این اصل، قراردادهای خدماتی نفتی ایران را از سایر انواع قراردادهای نفتی متمایز کرده و چارچوبی قانونی فراهم آورده است که در آن، مدیریت ریسک به عنوان ابزاری برای تنظیم روابط عادلانه و پایدار میان دولت و پیمانکار ایفای نقش می‌کند.

### ۳-۲. بازپرداخت هزینه‌ها از محل تولید میدان

بازپرداخت هزینه‌ها از محل تولید میدان یکی از مهم‌ترین و در عین حال پیچیده‌ترین اصول در قراردادهای خدماتی بالادستی نفت و گاز است. در این نوع قراردادها، شرکت پیمانکار سرمایه مورد نیاز برای انجام عملیات اکتشاف، توسعه و بهره‌برداری از میدان را

در صورت عدم موفقیت فنی یا اقتصادی، بخشی از هزینه‌های خود را از محل سایر پروژه‌ها یا با تضمین دولتی بازیافت می‌کند.

از نظر اقتصادی، بازپرداخت هزینه‌ها از محل تولید میدان موجب می‌شود تا شرکت پیمانکار حساسیت بیشتری نسبت به کیفیت طراحی، اجرا و زمان‌بندی پروژه داشته باشد. زیرا بازگشت سرمایه تنها در گرو موفقیت فنی، کاهش هزینه‌ها، و تحقق تولید اقتصادی است (Eskueinejad, 2005). در واقع، این مدل نوعی هم‌سویی منافع میان دولت و پیمانکار ایجاد می‌کند؛ به گونه‌ای که هر دو طرف نسبت به بهره‌برداری بهینه از میدان انگیزه دارند. همچنین، چنین رویکردی باعث کاهش وابستگی دولت به تأمین مالی خارجی یا تعهدات بودجه‌ای سنگین می‌شود.

با این حال، مدل بیع متقابل دارای چالش‌هایی نیز هست. به عنوان مثال، شرکت پیمانکار به دلیل عدم برخورداری از حقوق مالکانه یا سهم مستقیم در سود تولید، ممکن است انگیزه لازم برای بهینه‌سازی فرآیند تولید در بلندمدت را نداشته باشد (Drakhshan, 2014). از طرف دیگر، تعیین دقیق سقف هزینه‌های قابل بازپرداخت، نرخ سود سرمایه، دوره بازپرداخت، و نحوه محاسبه درآمد میدان، موضوعاتی است که در صورت فقدان شفافیت می‌تواند منجر به اختلافات حقوقی میان طرفین شود. به همین دلیل، در قراردادهای جدید، شرکت ملی نفت ایران تلاش کرده است با تدوین پیوست‌های تخصصی و چارچوب‌های مالی دقیق، امکان بروز اختلاف را کاهش دهد و مدیریت ریسک را بهبود بخشد (Ebrahimi et al., 2012).

در مقایسه با سایر مدل‌ها، مزیت مهم قراردادهای بیع متقابل در ایران آن است که تعادل مناسبی میان حفظ حاکمیت ملی، جذب سرمایه و کنترل پروژه ایجاد کرده است. با وجود انتقاداتی که در سال‌های اخیر نسبت به انعطاف‌پذیری پایین این مدل مطرح شده، همچنان بازپرداخت هزینه‌ها از محل تولید میدان یکی از ارکان اساسی در طراحی قراردادهای خدماتی باقی مانده است. مدل‌های

جدیدتری که با عنوان قراردادهای خدماتی بهینه‌سازی شده یا نسل سوم شناخته می‌شوند نیز، همین اصل را حفظ کرده‌اند و تنها در روش‌های محاسبه سود، ساختار زمان‌بندی و ابزارهای مالی نوآوری‌هایی صورت گرفته است (Ebrahimi et al., 2020).

#### ۴-۲. تضمین برداشت صیانتی از مخازن

تضمین برداشت صیانتی از مخازن نفت و گاز، یکی از محورهای کلیدی در طراحی قراردادهای خدماتی بالادستی است که مستقیماً به اصل بهره‌برداری پایدار و حفظ سرمایه‌های ملی برای نسل‌های آینده مرتبط می‌شود. برداشت صیانتی در معنای حقوقی خود به عملیاتی گفته می‌شود که بر اساس ضوابط علمی و فنی، موجب بهره‌برداری بهینه از مخازن هیدروکربوری شده و مانع از اتلاف یا آسیب به ساختار مخزن گردد. این مفهوم برای نخستین بار در حقوق نفت ایران، به صورت صریح در بند ۷ ماده یک قانون اصلاح قانون نفت مصوب خرداد ۱۳۹۰ تعریف شده است. مطابق این قانون، تولید صیانتی عبارت است از «کلیه عملیاتی که منجر به برداشت بهینه و حداکثری ارزش اقتصادی تولید از منابع نفتی کشور در طول عمر منابع مذکور می‌شود و باعث جلوگیری از اتلاف ذخایر در چرخه تولید نفت بر اساس سیاست‌های مصوب می‌گردد» (Saedi, 2022).

بر اساس این تعریف، برداشت صیانتی باید به گونه‌ای انجام شود که نه تنها حجم حداکثری از نفت موجود در مخزن استخراج شود، بلکه کیفیت، فشار و سلامت ساختار مخزن نیز حفظ گردد. این رویکرد در تضاد با بهره‌برداری‌های شتاب‌زده و غیرفنی است که ممکن است در کوتاه‌مدت سود بیشتری برای پیمانکار ایجاد کند، اما در بلندمدت موجب افت ضریب بازیافت و از دست رفتن ذخایر قابل استحصال شود (Drakhshan, 2014). در قراردادهای خدماتی، از آنجا که شرکت پیمانکار مستقیماً در مالکیت منابع سهم نیست، ممکن است انگیزه کافی برای رعایت برداشت صیانتی نداشته باشد. بنابراین، لازم است که در متن

نکته دیگر آن است که مطالعات جامع و به‌روز از وضعیت فنی مخازن، شرط مقدم برای اعمال مدیریت صیانتی است. شرکت ملی نفت ایران در سال‌های اخیر تلاش کرده است با تدوین طرح‌های جامع مدیریت مخزن، معروف به “Field Development Plans”، راهبردهای برداشت و توسعه را بر اساس دانش مهندسی روز و با مشارکت دانشگاه‌ها و شرکت‌های مشاور بین‌المللی تدوین کند (Ebrahimi & Shirijian, 2013). این طرح‌ها نه‌تنها به عنوان مرجع فنی در طول اجرای پروژه مورد استفاده قرار می‌گیرند، بلکه مبنای تنظیم تعهدات پیمانکار در قراردادهای خدماتی نیز واقع می‌شوند.

در نهایت، تضمین برداشت صیانتی از مخازن نفت و گاز ایران، مستلزم ترکیب هوشمندانه‌ای از نظارت حقوقی، تعهدات قراردادی، ابزارهای فنی، و سازوکارهای تشویقی است. بدون در نظر گرفتن این عناصر، خطر افت شدید ضریب بازیافت، تخریب غیرقابل جبران ساختار مخازن، و از دست رفتن منابع ملی وجود دارد. لذا رعایت الزامات صیانتی نه‌تنها وظیفه‌ای حرفه‌ای و اخلاقی، بلکه تکلیفی قانونی و حاکمیتی برای دولت، شرکت ملی نفت و پیمانکاران طرف قرارداد محسوب می‌شود.

#### ۲-۵. تعیین نرخ بازگشت سرمایه متناسب با هر طرح

تعیین نرخ بازگشت سرمایه در قراردادهای خدماتی نفتی از اهمیت بسزایی برخوردار است، زیرا توازن اقتصادی قرارداد و میزان جذابیت آن برای سرمایه‌گذار خارجی یا داخلی به این نرخ وابسته است. نرخ بازگشت سرمایه، شاخصی است که نشان می‌دهد سرمایه‌گذار چه میزان سود در ازای سرمایه‌گذاری خود دریافت می‌کند و ظرف چه مدت، اصل سرمایه و عواید مورد انتظار را بازمی‌ستاند. در قراردادهای خدماتی مانند بیع متقابل که شرکت پیمانکار تمام سرمایه‌گذاری اولیه را انجام داده و بازپرداخت از محل تولید صورت می‌گیرد، نرخ بازده عاملی تعیین‌کننده در میزان

قرارداد و پیوست‌های فنی، تعهدات روشنی برای رعایت ضوابط برداشت صیانتی گنجانده شود.

یکی از مهم‌ترین ابزارهای فنی برای تضمین برداشت صیانتی، استفاده از روش‌های پیشرفته مهندسی مخزن و مدل‌سازی دینامیکی رفتار مخزن در طول دوره تولید است. این روش‌ها به شرکت ملی نفت و پیمانکار امکان می‌دهند تا رفتار آینده مخزن را پیش‌بینی کرده و برنامه‌های توسعه و بهره‌برداری را بر اساس آن تنظیم کنند. همچنین، استفاده از فناوری‌های ازدیاد برداشت (EOR) نظیر تزریق گاز، آب یا مواد شیمیایی، از دیگر راهکارهایی است که در بسیاری از مخازن کشور برای افزایش ضریب بازیافت به کار گرفته می‌شود (Asadi, 2011). طبق گزارش‌های رسمی، میانگین ضریب بازیافت در مخازن نفتی ایران حدود ۲۶ درصد است، در حالی که متوسط جهانی آن به حدود ۳۵ درصد می‌رسد. این فاصله نشان می‌دهد که ظرفیت زیادی برای بهبود بهره‌برداری از منابع نفتی کشور وجود دارد که تنها با رعایت اصول فنی و مدیریت صیانتی می‌توان به آن دست یافت (Sadighi Banis & Monjini, 2011).

از منظر قراردادی، باید اطمینان حاصل شود که برداشت صیانتی نه‌تنها در قالب تعهدات کلی، بلکه در ساختار تشویقی و مجازاتی قرارداد نیز لحاظ شده باشد. برای مثال، در قراردادهای نسل سوم بیع متقابل، سازوکاری پیش‌بینی شده است که بر اساس آن، پیمانکار در صورت رعایت کامل ضوابط صیانتی، پاداش‌هایی از جمله تمدید دوره بهره‌برداری یا افزایش نرخ بازگشت سرمایه دریافت می‌کند. برعکس، در صورت نقض الزامات صیانتی، جریمه‌هایی از جمله کاهش سهم بازپرداخت یا فسخ زود هنگام قرارداد برای وی اعمال می‌شود (Ebrahimi et al., 2012). چنین سازوکارهایی موجب می‌شود تا برداشت صیانتی صرفاً در سطح شعار باقی نماند، بلکه به یک الزام اجرایی با پیامدهای واقعی تبدیل گردد.

مشارکت و رقابت‌پذیری پروژه محسوب می‌شود (Eskueinejad, 2005).

از دیدگاه اقتصادی، روش‌های مختلفی برای محاسبه نرخ بازگشت سرمایه وجود دارد که متداول‌ترین آن‌ها، «نرخ بازده داخلی» (IRR) و «ارزش فعلی خالص» (NPV) هستند. در روش IRR، نرخ تنزیلی محاسبه می‌شود که ارزش فعلی جریان‌های نقدی ورودی (درآمد حاصل از تولید) را با ارزش فعلی جریان‌های نقدی خروجی (هزینه‌های سرمایه‌گذاری) برابر می‌سازد. این نرخ معیار مهمی در ارزیابی سودآوری پروژه است و اگر بالاتر از نرخ میانگین بازار یا نرخ سرمایه‌گذاری جایگزین باشد، پروژه از نظر مالی مقرون‌به‌صرفه تلقی می‌شود (Ghandi & Lin, 2014). در روش NPV، تفاوت میان مجموع ارزش فعلی درآمدها و هزینه‌ها محاسبه می‌شود و در صورتی که عدد مثبت باشد، پروژه سودآور است. این مدل معمولاً در تحلیل اقتصادی دولت و شرکت ملی نفت ایران برای ارزیابی پیشنهادهای پیمانکاران به کار می‌رود.

تعیین نرخ بازگشت سرمایه نه تنها جنبه مالی دارد، بلکه واجد آثار حقوقی و قراردادی نیز هست. بر اساس بند ۵ قسمت «ب» ماده ۱۴ قانون برنامه چهارم توسعه، شرکت ملی نفت ایران مکلف شده است تا نرخ بازده هر پروژه را با توجه به شرایط خاص آن طرح، میزان ریسک‌پذیری، الزامات فنی، و مدت زمان بازپرداخت تعیین کند (Ebrahimi & Shirijian, 2013). این رویکرد از آن جهت مهم است که نرخ بازده به صورت واحد و از پیش تعیین شده برای همه پروژه‌ها استفاده نمی‌شود، بلکه باید متناسب با ویژگی‌های فنی، اقتصادی و منطقه‌ای هر میدان نفتی تعیین گردد. برای نمونه، پروژه‌هایی که در میادین پیچیده، پرریسک یا دورافتاده اجرا می‌شوند، ممکن است نرخ بازگشت بالاتری را بطلبند تا سرمایه‌گذار را ترغیب به پذیرش ریسک کند.

یکی از مسائل حقوقی پیچیده در تعیین نرخ بازگشت سرمایه، مسئله سقف هزینه‌های سرمایه‌ای یا «Capital Expenditure»

Cap» در قرارداد است. در بسیاری از قراردادهای بیع متقابل، هزینه سرمایه‌ای اولیه به صورت تخمینی تعیین شده و سقف نهایی آن پس از طی مراحل مهندسی پایه و مناقصه مشخص می‌شود (Ebrahimi et al., 2020). در این میان، چنانچه پیمانکار در عمل هزینه‌هایی بالاتر از سقف مصوب متحمل شود، امکان بازپرداخت این هزینه‌های مازاد بسته به متن قرارداد و شرایط خاص آن دارد. این موضوع، به‌ویژه در پروژه‌هایی که با افزایش قیمت تجهیزات یا تأخیرهای ناشی از موانع اجرایی مواجه می‌شوند، منجر به اختلافات حقوقی می‌گردد. از این رو، در نسل‌های جدید قراردادهای خدماتی، سعی شده است تا با پیش‌بینی مکانیسم‌های تعدیل هزینه، بازنگری دوره‌ای و ساختارهای مشارکتی در ارزیابی ریسک، شفافیت حقوقی بیشتری ایجاد شود (Shiravi, 2014).

همچنین از نظر حقوق بین‌الملل سرمایه‌گذاری، تعیین نرخ بازده می‌تواند عاملی در بررسی تعادل قرارداد باشد. در صورتی که نرخ بازده تعیین شده به گونه‌ای باشد که با معیارهای بین‌المللی تطابق نداشته یا منجر به محرومیت سرمایه‌گذار از منافع متعارف شود، می‌تواند به ادعای نقض استاندارد «رفتار منصفانه و عادلانه» منجر گردد (Houshmand, 2012). بنابراین، دولت و شرکت ملی نفت باید در تعیین این نرخ، تعادل میان حفظ منافع ملی و تأمین انگیزه‌های سرمایه‌گذاری را برقرار سازند.

در نهایت، نرخ بازگشت سرمایه باید نه تنها از دیدگاه مالی دقیق، بلکه با ملاحظات حقوقی، ریسک‌های سیاسی، و اهداف توسعه‌ای کشور تنظیم گردد. تعیین منطقی این نرخ، تضمین‌کننده جذب سرمایه‌گذار، موفقیت پروژه، و کاهش دعاوی قراردادی است. به همین دلیل، در تدوین قراردادهای خدماتی بالادستی، این شاخص باید به صورت شفاف، مبتنی بر تحلیل داده‌های فنی و اقتصادی و همراه با ساختار حقوقی دقیق طراحی شود تا هم در طول اجرای

نه تنها یک ضرورت اقتصادی، بلکه یک الزام حقوقی محسوب می‌شود. از این منظر، رقابت آزاد و غیرانحصاری در فرآیند انتخاب پیمانکاران فرعی می‌تواند موجب توزیع عادلانه فرصت‌ها، جلوگیری از فساد مالی، و ارتقاء کیفیت خدمات شود (Houshmand, 2012). در واقع، مناقصه نه تنها یک ابزار اقتصادی، بلکه سازوکاری نهادی برای تضمین حاکمیت قانون و احترام به حقوق برابر فعالان اقتصادی است.

علاوه بر این، در بسیاری از پروژه‌های کلان نفتی، شرکت‌های پیمانکار اصلی، به دلایل فنی یا ساختاری، ناگزیرند بخش عمده‌ای از خدمات و تأمین تجهیزات را به شرکت‌های داخلی واگذار کنند. در غیاب فرآیند مناقصه، این واگذاری‌ها می‌تواند به صورت غیرشفاف، با ترجیحات غیرحرفه‌ای یا حتی وابسته به روابط شخصی انجام گیرد که نتیجه‌ای جز کاهش کیفیت، افزایش هزینه‌ها و تضعیف اعتماد عمومی ندارد. تجربه‌های گذشته در برخی پروژه‌ها نشان داده است که فقدان نظارت بر مناقصات داخلی پیمانکار، می‌تواند به انحراف گسترده در فرآیند تأمین کالا و خدمات منجر شود (Montazer & Ebrahimi, 2013).

در پاسخ به این نگرانی‌ها، شرکت ملی نفت ایران تلاش کرده است تا در نسل‌های جدید قراردادهای خدماتی، با افزودن پیوست‌های مالی و اجرایی، فرآیند برگزاری مناقصه‌های داخلی را از طریق سامانه‌های هوشمند، کمیته‌های نظارت و ممیزی مستقل، کنترل کند. همچنین در برخی موارد، سهم مشخصی از ارزش قرارداد فرعی، به پیمانکاران ایرانی واجد صلاحیت اختصاص یافته است تا ضمن رعایت عدالت قراردادی، ظرفیت‌های داخلی نیز تقویت گردد (Shiravi, 2014).

به‌طور کلی، الزام مناقصه در واگذاری قراردادهای فرعی، تنها یک سازوکار اجرایی نیست، بلکه یکی از ارکان حاکمیت قانون، عدالت اقتصادی، و تضمین شفافیت در فرآیند اجرای قراردادهای بالادستی نفت و گاز است. این الزام می‌تواند از بروز تعارض منافع

پروژه و هم در صورت بروز اختلاف، مبنایی روشن برای داوری و تصمیم‌گیری باشد.

## ۶-۲. الزام مناقصه در واگذاری قراردادهای فرعی

در قراردادهای خدماتی بالادستی، شرکت پیمانکار اصلی به منظور اجرای بخش‌های مختلف پروژه، نیازمند واگذاری بخشی از فعالیت‌ها به شرکت‌های فرعی و پیمانکاران دست‌دوم است. این فرآیند اگرچه از منظر کارایی و تسریع در اجرای پروژه‌ها اهمیت دارد، اما از دیدگاه حقوقی و اقتصادی، نیازمند شفافیت، رقابت سالم و رعایت اصول عدالت قراردادی است. یکی از ابزارهای کلیدی برای تحقق این اهداف، الزام برگزاری مناقصه در واگذاری قراردادهای فرعی است. بر همین اساس، شرکت ملی نفت ایران با تدوین و ابلاغ «دستورالعمل مناقصات و معاملات» کوشیده است چارچوبی شفاف و قابل کنترل برای اجرای این فرآیند ارائه دهد که ضمن حفظ کیفیت اجرای پروژه، از بروز فساد، تبعیض و انحصار جلوگیری کند (Shokouhi, 2013).

دستورالعمل یادشده، پیمانکاران اصلی را موظف می‌سازد که کلیه خدمات و خریدهای بالای سقف مشخصی را از طریق مناقصه عمومی یا محدود انجام دهند و مستندات مربوط به این مناقصه را به تصویب کارفرما یعنی شرکت ملی نفت برسانند. این فرآیند الزام می‌آورد که شرکت پیمانکار، مشخصات فنی، برآورد مالی، معیارهای ارزیابی و نتیجه مناقصه را با شفافیت کامل ارائه نماید و از هرگونه تبانی یا ترجیح غیرموجه برای پیمانکار خاص پرهیز کند. این الزام قراردادی، افزون بر افزایش بهره‌وری و کاهش هزینه‌ها، سبب تقویت پاسخگویی و ایجاد نظام کنترلی مؤثر در فرآیند اجرای پروژه‌های نفتی شده است (Ebrahimi et al., 2020).

الزام برگزاری مناقصه همچنین یکی از ابزارهای تحقق عدالت قراردادی و حقوق عمومی است. در قراردادهایی که منافع ملی، منابع عمومی و حقوق نسل‌های آینده درگیر است، اصل شفافیت

فساد سیستمی و نارضایتی اجتماعی جلوگیری کند و بستر لازم برای ایجاد فضای رقابتی، توسعه توان داخلی و ارتقاء کیفیت پروژه‌های ملی را فراهم سازد.

#### ۲-۲. استفاده حداکثری از توان داخلی

اصول استفاده حداکثری از توان فنی، مهندسی، تولیدی و خدماتی داخلی، یکی از مهم‌ترین سیاست‌های اقتصادی کشور در حوزه قراردادهای نفتی به شمار می‌رود. این اصل نه تنها در قوانین برنامه‌ای و بودجه‌ای تأکید شده، بلکه در قالب قانون مستقل «حداکثر استفاده از توان تولیدی و خدماتی در تأمین نیازهای کشور» مصوب سال ۱۳۹۱ نیز مورد توجه قرار گرفته است. هدف اصلی این قانون، آن است که در اجرای طرح‌ها و پروژه‌های بزرگ کشور، از جمله قراردادهای بالادستی نفت و گاز، ظرفیت شرکت‌ها، سازندگان و مشاوران داخلی به صورت حداکثری استفاده شود و از ورود کالا و خدمات خارجی تنها در صورت نبود توان داخلی مشابه جلوگیری به عمل آید (Shokouhi, 2013).

در متن این قانون آمده است که تمامی دستگاه‌های اجرایی، از جمله شرکت ملی نفت ایران، موظفند در برگزاری مناقصات، ارجاع کار، طراحی پروژه‌ها و خرید تجهیزات، به گونه‌ای برنامه‌ریزی کنند که اولویت با شرکت‌های داخلی باشد. این قانون همچنین تأکید دارد که ارزیابی توان فنی و اجرایی شرکت‌های ایرانی باید پیش از ارجاع کار انجام شود و در صورت دارا بودن صلاحیت، نباید گزینه‌های خارجی به آنان ترجیح داده شود (Hosseini, 2008). از سوی دیگر، شرکت‌های خارجی که به عنوان پیمانکار در پروژه‌های بالادستی فعالیت می‌کنند، موظفند درصد مشخصی از خدمات، مهندسی، ساخت تجهیزات و حتی تأمین نیروی انسانی را به شرکت‌های ایرانی واگذار کنند.

یکی از تأثیرات مهم این قانون، تغییر ساختار قراردادهای خدماتی به نحوی بوده که الزامات استفاده از توان داخلی در متن قرارداد و

پیوست‌های اجرایی آن درج شود. در قراردادهای نسل سوم بیع متقابل و مدل‌های خدماتی جدید، شرکت پیمانکار موظف است «طرح استفاده از توان داخلی» ارائه کند و میزان تعهد خود را نسبت به خرید تجهیزات داخلی، استفاده از پیمانکاران بومی و انتقال دانش و فناوری مشخص نماید (Ebrahimi et al., 2012).

این طرح، پس از تأیید شرکت ملی نفت ایران، به عنوان بخشی از تعهدات الزامی قرارداد تلقی می‌شود و در صورت عدم تحقق آن، مجازات‌هایی نظیر کاهش سهم بازپرداخت، جریمه مالی یا کاهش امتیاز در مناقصات آینده برای پیمانکار در نظر گرفته شده است. از منظر اقتصادی، استفاده حداکثری از توان داخلی می‌تواند اثرات مثبتی همچون کاهش وابستگی به منابع خارجی، تقویت اشتغال ملی، توسعه صنعتی و افزایش تاب‌آوری اقتصاد نفتی در برابر تحریم‌ها را به همراه داشته باشد. افزون بر آن، حضور شرکت‌های داخلی در پروژه‌های کلان نفتی، زمینه انتقال فناوری، ارتقاء دانش فنی و ورود به بازارهای منطقه‌ای را نیز فراهم می‌سازد (Iranpour, 2007). در واقع، تقویت توان داخلی نه صرفاً یک راهبرد حمایتی، بلکه بخشی از الزامات حکمرانی اقتصادی هوشمند و مقاوم‌سازی ساختار انرژی کشور است.

البته، چالش‌هایی نیز در مسیر تحقق این هدف وجود دارد. مهم‌ترین آن، عدم توازن میان توان فنی برخی شرکت‌های داخلی با استانداردهای بین‌المللی است که ممکن است اجرای پروژه‌ها را با تأخیر یا افت کیفیت مواجه سازد. در این زمینه، راهکارهایی مانند تشکیل کنسرسیوم‌های مشترک ایرانی-خارجی، انتقال تکنولوژی، و نظارت دقیق بر عملکرد پیمانکاران داخلی می‌تواند شکاف موجود را کاهش دهد (Motazeri & Ebrahimi, 2014). همچنین، تشکیل پایگاه‌های داده و بانک اطلاعاتی ملی برای ارزیابی مستمر توان داخلی، از جمله اقداماتی است که شرکت ملی نفت ایران برای ارتقاء کیفیت اجرای قانون دنبال کرده است.

سند رسمی در این زمینه بود که مسئولیت نظارت بر فعالیت‌های آلاینده و تعیین حدود مجاز آلودگی را به سازمان حفاظت محیط زیست واگذار کرد (Saeedi, 2022). همچنین قانون مدیریت پسماند مصوب ۱۳۸۳ و آیین‌نامه اجرایی آن، فعالیت‌های تولید، نگهداری، حمل و دفع پسماندهای صنعتی را مشمول ضوابط خاص زیست‌محیطی دانسته است.

در حوزه نفت و گاز، علاوه بر قوانین عمومی محیط زیست، اسناد تخصصی‌تری نیز تنظیم شده‌اند که پروژه‌های بالادستی را ملزم به رعایت استانداردهای زیست‌محیطی در تمامی مراحل طراحی، اجرا و بهره‌برداری می‌سازند. برای مثال، دستورالعمل «ارزیابی اثرات زیست‌محیطی پروژه‌های نفتی» که توسط شرکت ملی نفت ایران و با همکاری سازمان حفاظت محیط زیست تدوین شده، پیمانکاران را موظف به تهیه گزارش ارزیابی زیست‌محیطی (EIA) در ابتدای پروژه می‌کند. در این گزارش، آثار احتمالی پروژه بر منابع آب، خاک، هوا، زیست‌بوم منطقه و سلامت انسانی بررسی شده و برنامه‌هایی برای کاهش، جبران یا حذف آثار زیان‌بار پیشنهاد می‌شود (Sadighi Banis & Monjini, 2011). این گزارش باید پیش از آغاز عملیات اجرایی به تأیید مراجع ذی‌ربط برسد و به‌عنوان پیوستی از قرارداد تلقی می‌شود که رعایت مفاد آن برای پیمانکار الزام‌آور است.

در اجرای پروژه‌های نفتی، الزامات زیست‌محیطی به مراحل طراحی مهندسی، ساخت تجهیزات، حفاری، بهره‌برداری و حتی پایان عمر پروژه و بازسازی زیست‌محیطی منطقه مربوط می‌شود. در مرحله حفاری، استفاده از گل‌های حفاری کم‌ضرر، مدیریت پسماندهای حفاری، کنترل نشت مواد شیمیایی و جلوگیری از نفوذ به منابع آب زیرزمینی، از الزامات فنی ضروری محسوب می‌شوند. همچنین در مرحله تولید، انتشار گازهای گلخانه‌ای، دفع فاضلاب‌های صنعتی و نشت نفت خام از جمله مخاطرات عمده‌ای هستند که باید با استفاده از فناوری‌های نوین مدیریت گردند

تأثیر قانون مصوب ۱۳۹۱ بر قراردادهای جاری نیز قابل توجه است. در بسیاری از قراردادهای امضا شده پس از این تاریخ، الزامات استفاده از توان داخلی به‌صورت صریح‌تر و الزام‌آورتر تدوین شده‌اند. برای نمونه، در پروژه‌هایی مانند فازهای جدید میدان گازی پارس جنوبی، سهم مشارکت شرکت‌های ایرانی نسبت به دوره‌های قبل افزایش چشمگیری داشته و حتی در برخی موارد، مدیریت اجرایی پروژه به شرکت‌های داخلی سپرده شده است (Ebrahimi & Shirjijan, 2013). این تحول، نشانه‌ای از تغییر رویکرد سیاست‌گذاران نفتی کشور به سمت «بومی‌سازی مدیریت پروژه» و استفاده از فرصت‌های توسعه‌محور در حوزه انرژی است.

در مجموع، استفاده حداکثری از توان داخلی نه تنها یک راهبرد اقتصادی، بلکه یک الزام قانونی و ملی در طراحی و اجرای قراردادهای خدماتی بالادستی نفت و گاز ایران است. این اصل می‌تواند موجب تحول ساختاری در صنعت نفت کشور، افزایش رقابت‌پذیری شرکت‌های داخلی و ارتقاء سطح خودکفایی فنی شود، مشروط بر آن‌که با سیاست‌گذاری دقیق، نظارت هوشمند و آموزش نیروی انسانی همراه گردد.

## ۸-۲. رعایت الزامات زیست‌محیطی

رعایت الزامات زیست‌محیطی در قراردادهای خدماتی بالادستی، نه تنها یک تعهد اخلاقی و فنی بلکه الزامی قانونی برای دولت، شرکت ملی نفت ایران و پیمانکاران محسوب می‌شود. در دهه‌های اخیر، توجه به مخاطرات زیست‌محیطی ناشی از فعالیت‌های نفتی در سطح ملی و بین‌المللی افزایش یافته و قوانین متعددی برای کنترل، پایش و کاهش آثار مخرب زیست‌محیطی فعالیت‌های صنعتی از جمله عملیات بالادستی نفت و گاز تدوین شده است. در ایران نیز چارچوب‌های قانونی متعددی برای الزام شرکت‌ها به رعایت اصول زیست‌محیطی در اجرای پروژه‌های انرژی وجود دارد. قانون حفاظت و بهسازی محیط زیست مصوب ۱۳۵۳، اولین



خارجی را به رعایت آن‌ها در چارچوب قراردادهای نفتی موظف ساخته است.

به طور کلی، رعایت الزامات زیست‌محیطی در قراردادهای خدماتی بالادستی نه تنها ابزار حفاظتی از منابع طبیعی کشور است، بلکه از نظر حقوقی، اقتصادی و سیاسی نیز عاملی برای افزایش اعتبار بین‌المللی، کاهش دعاوی زیست‌محیطی و افزایش مقبولیت اجتماعی پروژه‌های نفتی به شمار می‌رود. طراحی صحیح ساختارهای قراردادی، تقویت نظام نظارت، استفاده از فناوری‌های نوین، و آموزش نیروی انسانی از جمله الزامات تحقق این هدف هستند.

#### نتیجه‌گیری

در این مقاله، اصول بنیادین حقوقی و ساختاری حاکم بر قراردادهای خدماتی در بخش بالادستی صنعت نفت و گاز ایران مورد بررسی قرار گرفت. محورهایی همچون حفظ مالکیت و حاکمیت دولت بر منابع زیرزمینی، الزام به بازپرداخت هزینه‌ها صرفاً از محل تولید میدان، تعهد به برداشت صیانتی، تعیین نرخ بازده متناسب با ویژگی‌های هر پروژه، شفاف‌سازی فرآیند مناقصات، استفاده حداکثری از توان داخلی، و رعایت الزامات زیست‌محیطی، به عنوان ستون‌های اصلی طراحی قراردادهای نفتی منطبق با قانون اساسی، سیاست‌های کلی نظام و اصول حقوق بین‌الملل معرفی شدند.

این اصول نشان می‌دهند که قراردادهای خدماتی نمی‌توانند صرفاً تابع منطق تجاری و سودآوری باشند، بلکه باید در چارچوب حاکمیت ملی، عدالت قراردادی، توسعه پایدار و صیانت از منافع بین‌نسلی طراحی شوند. رعایت اصول حقوقی و قانونی نه تنها ابزار دفاعی برای کشور در مواجهه با دعاوی احتمالی و فشارهای بین‌المللی است، بلکه شرط لازم برای ایجاد اعتماد میان دولت و سرمایه‌گذاران و نیز تضمین بهره‌برداری مسئولانه از منابع ملی به شمار می‌رود.

(Drakhshan, 2014). قراردادهای خدماتی نسل سوم در ایران،

پیمانکار را موظف می‌سازد تا برنامه‌های مدیریت زیست‌محیطی را همراه با گزارش‌های دوره‌ای ارائه دهد و در صورت بروز آلودگی، اقدامات اصلاحی و جبرانی را اجرا نماید.

از منظر حقوقی، نقض الزامات زیست‌محیطی در قراردادهای نفتی می‌تواند منجر به مسئولیت‌های مدنی، اداری و کیفری برای پیمانکار و حتی شرکت ملی نفت شود. طبق ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی، هرگونه آلودگی محیط زیست که منجر به آسیب به سلامت انسان یا نابودی منابع طبیعی شود، مشمول مجازات‌های کیفری است. همچنین بر اساس اصول حقوق مسئولیت مدنی، هر شخصی که با فعل یا ترک فعل خود موجب ورود خسارت به محیط زیست یا اشخاص ثالث شود، ملزم به جبران خسارت است (Keyes et al., 2000). این مسئولیت می‌تواند حتی در صورت وجود قرارداد نیز پابرجا بماند، زیرا محیط زیست از مصادیق حقوق عمومی و بین‌نسلی محسوب می‌شود که قرارداد خصوصی نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد. در برخی موارد نیز، دادگاه‌ها یا مراجع داوری، عدم رعایت تعهدات زیست‌محیطی را به عنوان نقض بنیادین قرارداد تلقی کرده و حکم به فسخ یا جریمه پیمانکار داده‌اند (Ebrahimi & Shirijian, 2013).

در سطح بین‌المللی نیز اصول زیست‌محیطی به عنوان قواعد آمره و پذیرفته‌شده در حقوق قراردادهای نفتی شناخته شده‌اند. اصل «عدم ورود خسارت به سرزمین دیگران» که در رویه دیوان بین‌المللی دادگستری تثبیت شده، دولت‌ها را موظف می‌سازد که مانع از گسترش آلودگی فرامرزی شوند. همچنین اصل «احتیاط» (precautionary principle) و اصل «آلاینده می‌پردازد» (polluter pays) به عنوان قواعد پذیرفته‌شده در موافقت‌نامه‌های بین‌المللی، مبنای تعهدات زیست‌محیطی در قراردادهای خدماتی محسوب می‌شوند (Saeedi, 2022). ایران با پذیرش این اصول در اسناد بالادستی خود، پیمانکاران داخلی و

می‌تواند راهکاری میانی میان حفظ اصول حقوقی و جذب سرمایه و فناوری بین‌المللی باشد. این اصلاحات، چنانچه در چارچوب منافع ملی و با رعایت اصول حاکمیتی انجام شوند، می‌توانند نقشی اساسی در بهبود کیفیت قراردادهای افزایش بازده پروژه‌ها و پایداری در بهره‌برداری از ثروت‌های طبیعی ایفا کنند.

#### مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

#### تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

### EXTENDED ABSTRACT

Upstream service contracts have emerged as one of the principal legal and economic mechanisms through which Iran has engaged with international and domestic investors in the development of its oil and gas resources. Unlike concessionary or production sharing contracts, service contracts—particularly in the form of “buy-back” agreements—maintain the state’s ownership and control over underground resources and prevent the transfer of sovereignty to foreign entities (Iranpour, 2007; Shiravi, 2014). This distinction is especially significant in the Iranian context, where Articles 44 and 45 of the Constitution explicitly assert state ownership over natural resources and prohibit their privatization. These constitutional principles require any form of contractual cooperation to preserve public ownership while accommodating the need for technical expertise and capital infusion from non-governmental sources (Hojjati, 2011). International legal instruments such as the UN General Assembly Resolution 3281 have further reinforced the doctrine of permanent sovereignty over natural resources, validating Iran’s legal approach to structuring upstream investment contracts (Keyes et al., 2000). Therefore, the legal infrastructure

for reforming upstream service contracts in Iran is built upon a convergence of domestic constitutional mandates and international legal principles, all of which prioritize the preservation of sovereign control. The “buy-back” model represents the most prominent form of service contract employed by Iran in the past two decades. Under this model, the contractor undertakes all development activities—including design, procurement, construction, and commissioning—at its own risk and cost, and is reimbursed through a pre-agreed allocation of the field’s production revenues. Unlike production sharing agreements, the contractor has no legal claim to the hydrocarbons extracted, nor any long-term stake in the field after contract expiration (Montazer & Ebrahimi, 2013). This risk-bearing structure means that the contractor is incentivized to operate efficiently, as cost overruns directly impact the recoverability of the investment (Ghandi & Lin, 2014). At the same time, the Iranian state is protected from both technical and commercial risks, as no repayment is due unless the project yields successful production. While the economic logic of the buy-back model has been questioned due to its rigid repayment formula and limited flexibility in prolonged projects, its legal foundations

surrounding upstream service contracts in Iran is built upon a convergence of domestic constitutional mandates and international legal principles, all of which prioritize the preservation of sovereign control. The “buy-back” model represents the most prominent form of service contract employed by Iran in the past two decades. Under this model, the contractor undertakes all development activities—including design, procurement, construction, and commissioning—at its own risk and cost, and is reimbursed through a pre-agreed allocation of the field’s production revenues. Unlike production sharing agreements, the contractor has no legal claim to the hydrocarbons extracted, nor any long-term stake in the field after contract expiration (Montazer & Ebrahimi, 2013). This risk-bearing structure means that the contractor is incentivized to operate efficiently, as cost overruns directly impact the recoverability of the investment (Ghandi & Lin, 2014). At the same time, the Iranian state is protected from both technical and commercial risks, as no repayment is due unless the project yields successful production. While the economic logic of the buy-back model has been questioned due to its rigid repayment formula and limited flexibility in prolonged projects, its legal foundations

remain aligned with the state's non-negotiable requirement to prevent sovereignty dilution and resource alienation (Ebrahimi & Shirijian, 2013; Ebrahimi & Tajik, 2013).

One of the critical principles examined in this study is the requirement for cost recovery from the output of the field itself rather than from public funds or financial guarantees. This approach, embedded in the design of Iran's service contracts, reflects both fiscal prudence and constitutional compliance. The contractor is allowed to recover the original investment and a pre-defined return on capital exclusively from a portion of the field's production. This method ensures that no liability is imposed on the state budget and that risk allocation is asymmetrically weighted toward the investor (Eskueinejad, 2005). In practical terms, the contractor's ability to recover costs is contingent upon the field's performance, making technical risk assessment a pivotal component of pre-contractual negotiations. The legal framework surrounding this method of cost recovery demands precise contractual language to prevent future disputes, especially in relation to cost overruns and final reconciliation of accounts (Ebrahimi et al., 2012). The buy-back model's strict cost recovery mechanism has set a precedent for contract models in which the economic burden on the host state is minimal, and the incentive structure is strongly performance-based.

Another cornerstone of the legal regime surrounding these contracts is the principle of reservoir conservation, also known as "enhanced oil recovery" or "sustainable production." Iranian legal sources define this concept in alignment with international practice, emphasizing technical and economic optimization of extraction to maximize long-term recoverable reserves without damaging the field's structure (Saedi, 2022). In legislative terms, the 2011 amendment to the Petroleum Law explicitly mandated that all upstream operations be conducted in a

manner consistent with reservoir integrity and future production optimization. The importance of this principle lies not only in environmental and technical dimensions but also in its legal significance. Failure to conduct operations in a conservation-driven manner may expose the contractor to both contractual penalties and regulatory sanctions. Furthermore, enhanced oil recovery techniques such as gas injection, water flooding, and chemical treatment are increasingly being mandated within contract frameworks to ensure that recovery factors are elevated to global standards (Asadi, 2011). In this context, the inclusion of detailed technical annexes in service contracts serves as both a legal safeguard and a planning document, binding the contractor to a model of field development that aligns with the national interest.

Beyond technical and economic considerations, service contracts in Iran are increasingly shaped by legal requirements related to transparency, competition, and local content. The requirement for transparent procurement processes—particularly in the awarding of subcontracts—has been codified in the procurement regulations of the National Iranian Oil Company (NIOC), which demand that all major procurement activities be executed through public or limited tenders unless expressly exempted (Shokouhi, 2013). This requirement is grounded in broader legal principles of public law, which emphasize equal opportunity, non-discrimination, and the prevention of corruption (Houshmand, 2012). Additionally, Iranian law requires contractors to submit and adhere to local content plans, as mandated under the 2012 Act on the Maximum Utilization of Domestic Capacity. This law obligates both domestic and foreign contractors to prioritize Iranian suppliers, engineering services, and human resources in the implementation of upstream projects (Hosseini, 2008). Failure to comply

with these obligations can result in contractual penalties and ineligibility for future tenders. The law thus operates as a dual mechanism to ensure economic empowerment and technology transfer while reinforcing national sovereignty in the petroleum sector (Motazeri & Ebrahimi, 2014).

Environmental protection, too, constitutes an integral component of the legal architecture of upstream contracts. Iranian environmental law—including the 1974 Environmental Protection Act and the Waste Management Act—imposes strict liabilities on parties whose operations result in environmental degradation, regardless of whether such damage arises from negligence or inherent operational risk (Sadighi Banis & Monjini, 2011). Within the context of upstream service contracts, these obligations are translated into contractual commitments requiring the contractor to submit Environmental Impact Assessments (EIA), implement pollution control measures, and remediate any ecological damage caused by operations (Ebrahimi et al., 2020). Importantly, violations of these environmental obligations can trigger civil liability under tort law as well as criminal prosecution, underscoring the legal system's prioritization of environmental stewardship. Iran's alignment with international environmental principles such as the "polluter pays" rule and the "precautionary principle" further anchors these obligations within a globally accepted legal framework (Drakhshan, 2014). Therefore, environmental clauses in upstream contracts are not merely symbolic; they form legally enforceable obligations that reflect both domestic priorities and international legal norms.

In conclusion, the legal structure of Iran's upstream service contracts is characterized by a complex interplay between constitutional mandates, economic prudence, technical optimization, and international legal standards. The success and legitimacy of these

contracts depend on a careful balance between safeguarding national sovereignty and facilitating efficient and sustainable resource development. As Iran continues to revise and optimize its upstream contractual frameworks, it must ensure that future models retain legal coherence, economic attractiveness, and regulatory enforceability. Strategic reforms aimed at improving cost recovery mechanisms, strengthening environmental safeguards, enhancing transparency, and promoting local participation will be essential. Ultimately, upstream service contracts must evolve into comprehensive instruments that reflect the legal, economic, and ethical imperatives of responsible resource governance.

## References

- Asadi, F. (2011). Iran's crude oil extraction capacity: Current status and 2025 outlook. *Majles & Research*, 18(66), 105-129.
- Drakhshan, M. (2014). Oil contracts from the perspective of enhanced recovery and sustainable production: A resistance economy approach. *Islamic Economic Studies*, 6(2), 57-85.
- Ebrahimi, A., Moradi, M., & Jafari, H. (2020). Framework for improving accountability in Iran's state-owned enterprises. *Public Management Studies*, 12(1), 45-66.
- Ebrahimi, S. N., Sadeghi Moghaddam, M., & Seraj, N. (2012). Critiques of Iran's buy-back service contracts in the oil and gas industry and their responses. *Journal of Law*, 42(4), 1-29.
- Ebrahimi, S. N., & Shirijian, M. (2013). Iran's upstream oil and gas contracts: Legal implications and requirements of new models. *Iranian Journal of Energy Economics*, 3(10), 21-43.
- Ebrahimi, S. N., & Tajik, M. (2013). Regulations governing foreign investment in Iran's upstream oil projects, especially under buy-back schemes. *Public Law Quarterly*, 15(40), 47-68.
- Eskueinejad, M. M. (2005). *Engineering Economics and Industrial Project Evaluation*. Amirkabir University Press.
- Ghandi, A., & Lin, C. Y. C. (2014). An analysis of risk and rate of return to international oil companies from Iran's buy-back service contracts: The case of Soroosh and Nowrooz. <http://pubs.its.ucdavis.edu>
- Hojjati, R. (2011). Sovereignty and oil contracts in Iran's Constitution. *Public Law Research*, 5(2), 83-110.

- Hosseini, S. E. (2008). *Fundamental principles of public contracts*. Behnami Press.
- Houshmand, R. (2012). Risk allocation in oil contracts and investor protection mechanisms. *Energy Legal Studies*, 4(12), 33-58.
- Iranpour, F. (2007). General legal principles of oil contracts. *Law Quarterly*, 37(3), 111-140.
- Keyes, A., Sand, P. H., & Long, W. F. (2000). *Environmental Law and Policy*. University of Tehran Press.
- Montazer, M., & Ebrahimi, S. N. (2013). The role of buy-back contracts in Iran's upstream oil and gas projects. *International Legal Journal*, 29(47), 99-124.
- Motazeri, H. A., & Ebrahimi, S. N. (2014). Comparative analysis of upstream oil contracts: Iran's buy-back vs. production sharing. *International Legal Journal*, 49, 76-98.
- Sadighi Banis, M. R., & Monjini, G. (2011). *HSE regulations in Iran's oil industry*. Fanavaran Publishing.
- Saeedi, T. (2022). *Legal aspects of oil and gas environmental protection*. Oil Industry Press.
- Shiravi, A. H. (2014). *Petroleum Law and Contracts*. Mizan Publishing.
- Shokouhi, M. R. (2013). *Organizational and contractual structure of Iran's oil industry*. Imam Sadegh University Press.